

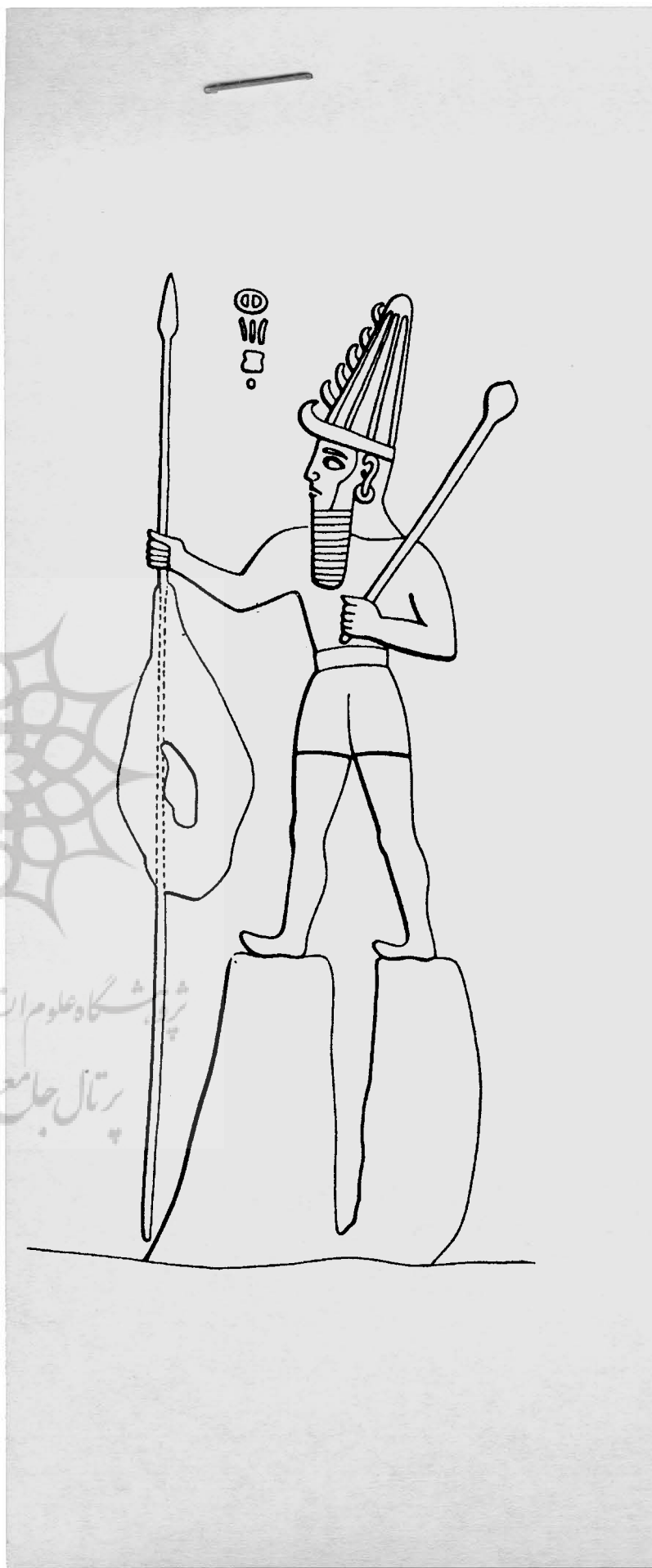
به نظر می‌رسد که شناخت علمی نیز نتوانسته تعریفی جامع از اسطوره به دست دهد که مورد پذیرش همگان قرار گیرد. زیرا اسطوره از ساحت متفاوتی که علم در آن جولان دارد، برمی‌خیزد. بنابراین آنچه در این میان دیده می‌شود تعاریف چندگانه‌ای است که قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد. وجود تعاریف متعدد، و گاه متضاد سبب شده که در سال‌های اخیر ویلیام دوتی تعریف تک‌معنایی را به‌باد انتقاد بگیرد و مدعی شود که باید رهیافتی چندساحتی را در شناخت اسطوره به کار گرفت. چراکه در شبکه اسطوره‌ها عناصر اساطیری همچون شاخه‌های درخت به تنه‌ی آن پیوند می‌یابند و در چارچوب شبکه‌ی مذکور اسطوره‌های مختلف اجزای گوناگون بینش‌ها و رویکردهای فرهنگی را قوام می‌بخشند.<sup>۵</sup> با توجه به این تفاوت‌ها می‌توان گفت اسطوره واقعی فرهنگی است که پیوندی ناگسستنی با طبیعت و اجتماع و روان پرستشگر آدمی دارد و می‌شود آن را از دیدگاه‌های گوناگون بررسی کرد.

به هر حال تعریف اسطوره از جمله به سبب ماهیت تمثیلی و استعاره‌ای آن بس دشوار می‌نماید. زیرا تعریف گاه به گوهر و ماهیت موضوعش می‌پردازد و گاه به وجوه امتیاز آن به غیر؛ در حالی که تعریف باید منجر به شناسایی چیزی شود و بر آن قابل حمل باشد.<sup>۶</sup> پس هر تعریفی که از اسطوره به خاطر زبان تمثیلی و استعاره‌ی، آن ارائه گردد منجر به شناسایی‌اش نمی‌شود. زیرا «استعاره ترفندی است زبانی که وامی‌پنهان را در برابر شنونده یا خواننده می‌گشاید.»<sup>۷</sup> در استعاره انسان بیشتر از ترفندهای زبانی یک انسان دیگر به شگفت می‌آید،<sup>۸</sup> تا به شناخت آنچه از آن سخن گفته می‌شود.

میرچا الیاده که اسطوره را در بینش و روش ساختارگرایی و پدیدارشناسی بررسی کرده، اسطوره را این‌گونه تعریف می‌کند:

«اسطوره نقل‌کننده‌ی سرگذشتی قدسی و مینوی است، راوی واقعه‌ای است که در زمان اولین، زمان شگرف و بدایت همه چیز، رخ داده است. به بیانی دیگر اسطوره حکایت می‌کند که چگونه از دولت سر و به برکت کارهای نمایان و برجسته‌ی موجودات مافوق طبیعی، واقعیتی، چه کل واقعیت: کیهان، یا فقط جزئی از واقعیت: جزیره‌ای، نوع نباتی خاص، سلوکی و کرداری انسانی، نهادی یا به عرصه‌ی وجود نهاده است. بنابراین اسطوره همیشه، متضمن روایت یک «خلقت» است. یعنی می‌گوید چگونه چیزی پدیدآمده، موجود شده، و هستی خود را آغاز کرده است. اسطوره فقط از چیزی که واقعاً روی داده، و به تمامی پدیدار گشته، سخن می‌گوید.»<sup>۹</sup> در این تعریف اسطوره تبیین انسان‌های ابتدایی (بدون نوشتار) از هستی است. این تبیین و تفسیر هنگامی‌با به عرصه وجود نهاده که بشر با طبیعت مواجه شده و سپس در صدد فهم آن برآمده است. از این روست که برای شناخت خود و نیز شناخت مبدأ و منشأ وجودی پدیده‌ها و حوادث طبیعی مانند: تولد و مرگ، حاصل خیزی و خشک‌سالی، رنگین‌کمان و رعد و برق و... به تخیل پناه برده و آنها را رنگ و لعابی مینوی و قدسی بخشیده است.

اساطیر دنیا شیوه‌ی «شدن» و نحوه‌ی «بودن» انسان و جهان را تشریح می‌کنند و شناخت و فهم آنها به معنای تلاش برای پی‌بردن به



# انسان و اسطوره

یداله حسینی



مقدمه:

در نگاه نخست اسطوره را می‌توان انعکاسی از کارکردهای روانی انسان‌های نخستین تلقی کرد. در واقع اسطوره‌گونه‌ای اندیشیدن همراه با تخیل آدمی است.

اسطوره «بیانگر اضطراب انسان از زیستن در زمان است». مراد از زمان در این عبارت «جبر پیرامونی» و «بودن» است که بشر در جدال و کشمکش با آن بوده و گرنه اساطیر فاقد عنصر مکان و زمانند و تلاش آن است که به سرچشمه‌ی زمان آغازین برسد و راز روز ازل را بگشاید و بازگوید. در اسطوره زمان تاریخی فاقد معنی است و به تعبیری می‌توان گفت زمان در اساطیر ازلی و آغازین، و در بستر تاریخ ادواری است نه تاریخی و مکان نیز در فضایی قدسی و مینوی است. به هر حال در این جُستار نگارنده بر آن است تا درباره‌ی واژه‌ی اسطوره، تعریف آن، جهان‌بینی اساطیری، علل پیدایش اسطوره و نیز کارکردهای آن با اتکاء به منابع جدید توضیحی چند داده شود. در این نوشتار به رهیافت و رویکردی از اسطوره در پیوند با طبیعت توجه خواهد شد و از بحث‌های نظری (تئوریک) صرف - به جز ایجاز - صرف‌نظر می‌شود.

مفهوم اسطوره

به دست دادن تعریفی روشن و کامل از اسطوره که در بردارنده‌ی همه‌ی مفاهیم و عناصر آن باشد آسان به نظر نمی‌رسد. بحث درباره‌ی اسطوره از سده‌های پیش، پیوسته ذهن پژوهندگان را به خود مشغول داشته و هر یک بر پایه‌ی مکتب فکری و دیدگاه خود به پژوهش در این زمینه دست یازیده‌اند. بنابراین درنگ در رویکردهای آنها پژوهشگر و خواننده را در چند و چون نگاهشان یاری می‌کند. برخی مردم‌شناسان اسطوره را به رغم شکل‌های متعددش، پدیده‌ای بسیار ساده که برای علت وجودی‌اش به تبیینی روان‌شناختی یا فلسفی پیچیده نیازی نیست،<sup>۲</sup> تلقی کرده‌اند و آن را تا سطح «ساده لوحی» تنزل داده‌اند که «نادانی بشر اولیه» و هذیان‌گویی وی را بازتاب می‌دهد. به باور ارنست کاسیرر «مکتب‌های مختلف در آینه‌ی جادویی اسطوره تنها چهره‌های خود را می‌دیدند»<sup>۳</sup> و می‌بینند. از سوی دیگر کسانی مانند میرچا الیاده اسطوره را «واقعیت فرهنگی به غایت پیچیده‌ای» ارزیابی می‌کند و رولان بارت آن را «گونه‌ای گفتار» به شمار می‌آورد.

است.»<sup>۳۱</sup> هم از این رواست که بحث درباره‌ی معنا و مفهوم اسطوره را می‌توان بیش از این گش داد (و حتی به حوزه‌ی روان‌کاوانه کشاند) ولی برای پرهیز از اطاله‌ی کلام به همین مختصر بسنده می‌شود.

### جهان‌بینی اسطوره‌ای

اسطوره در وسیع‌ترین معنای آن نوعی جهان‌شناختی است. به اعتباری می‌توان گفت انسان از گذر زمانه‌های خود دارای سه گونه<sup>۳۲</sup> جهان‌بینی بوده است که عبارتند از:

۱- جهان‌بینی اسطوره‌ای ۲- جهان‌بینی فلسفی ۳- جهان‌بینی علمی و تجربی

اساطیر براساس نیاز انسان برای توجیه عالم شکل گرفته‌اند و شیوه‌ی «اندیشیدن» آغازین انسان را بازتاب می‌دهند. و «ساخت واقعیت این جهان» را بیان می‌کنند و از این روی «حدیث آفرینش یک تجلی وجودی است.»<sup>۳۳</sup> از آنجایی که اساطیر واقعیت را توجیه می‌کنند و بزرگترین واقعیت هم خلقت جهان است و این آفرینش «واقعی است، چون که وجود عالم خود واقعیت آن را ثابت می‌کند، همچنین اسطوره‌ی اصل و منشأ مرگ نیز «واقعی» است. زیرا میرایی و مرگ انسان اثبات‌کننده‌ی آن است و بر همین قیاس.»<sup>۳۴</sup> در نظام اسطوره‌ای نقطه آغاز «حرکت اسطوره لحظه‌ی به مقصد رسیدن معناست»<sup>۳۵</sup>.

اسطوره در واقع شیوه‌ی تفکری متفاوت باشیوه تفکر عقلانیت و مدرن است و به مثابه‌ی مهم‌ترین شکل «تفکر جمعی» است.<sup>۳۶</sup> در حالی که یکی از وجوه بارز تفکر عقلانیت جدید «فردگرایی» مفراط است. بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که اسطوره، آفرینش کودکانه و گمراه‌کننده انسان‌های بدون نوشتار است، اما در آن «فردگرایی» موضوعیت ندارد و طرد اسطوره در عصر روشنگری به خاطر نادیده‌انگاشتن «فردیت» آدمی است. اسطوره «بیان شیوه‌ی بودن در جهان است»<sup>۳۷</sup> ولی این «بودن» همگانی است نه «فردی». به هر حال، این سه جهان‌بینی فوق‌شالوده‌های فرهنگی و اندیشه‌ای آدمی را بنیان نهاده‌اند. به وجود آورنده‌ی اسطوره (و جهان‌بینی اسطوره‌ای) گروه‌های ناشناخته، اما اندیشمندی از مردم بودند که در هزاره‌های پیشین زندگی می‌کردند.<sup>۳۸</sup> در جهان‌بینی اسطوره‌ای انسان در پی یافتن پاسخ‌های بنیادی است و پاسخ‌هایی که داده می‌شود برای پیروان خود قطعی و قانع‌کننده‌اند و از راه کشف و شهود به منصفی ظهور می‌رسند. «اسطوره تاریخ را به طبیعت تبدیل می‌کند و گفتاری است که به گونه‌ای افراطی محقق شده است.»<sup>۳۹</sup> و «اندیشیدن به چگونگی «وجود» انسان‌ها را وادار به تفکر و ترغیب به رهایی از سرگردانی می‌کرد و از این‌روست که «اسطوره نخستین بهت زدگی بشر در روزگار باستانی»<sup>۴۰</sup> است.

زبان اسطوره، زبانی عاطفی است نه استفهامی و بنا به نظر ماکس مولر این زبان، زبانی بیمارگونه است و فهم جهان را وارونه می‌کند. ولی در جهان‌بینی فلسفی و علمی و تجربی، زبان (Language) عامل ارتباط و فهم تلقی می‌شود. در این میان تجربه‌ی حسی معیار و محک شناخت جهان‌بینی تجربی است. در واقع انسان در این دو جهان‌بینی برای فهم و تسلط بر عالم تلاش می‌کند نه صرفاً شناخت و آگاهی از خویشتن. در جهان‌شناختی اسطوره‌ای انسان و جهان در پیوند با هم معنا پیدا می‌کنند و تنها در «بود» و «نمود» با هم متفاوتند. البته این یکسانی انسان و جهان در

حیات «واقعی» و عینی بشر نمود پیدا نمی‌کند، بلکه تنها در آرمان و آرزوی او تصویر می‌گردد و مواجهه‌ی انسان با طبیعت تنش‌هایی را پدید می‌آورد و برای کاستن از این تنش‌ها و فشارها، انسان با تکیه بر عنصر خیال با عالم احساس وحدت و یگانگی را تلقین می‌کرد تا شاید به آرامشی درونی دست یابد. در حالی که صحنه‌ی زندگی طبیعی و حیات ملموس جهان و انسان جولان‌گاه چالش و عرصه‌ی کنش و واکنش بود و از این رهگذر تصویرهای متفاوتی را عرضه می‌داشت.

لوی - استروس بر این باور است که «اسطوره برخاسته از زبان است» و شباهت و تشابه اساطیر را در یکسانی کارکرد ذهن انسان‌ها می‌بیند. او در ورای بی‌نظمی اساطیر، نظم و ویژه (یا منطقی خاص) می‌بیند. از این روی



سیمرغ ترکیبی از پرنده، سگ یا شیر. اواخر دوره ساسانی، قرن ۷ م. تا ۸ م.

«اساطیر تلاشی دیالکتیکی‌اند برای یافتن معنایی از میان اطلاعات بی‌نظم و درهمی که طبیعت ارائه می‌دهد. این تلاش اساطیر همچنین تخیل انسان را گرفتار یک سلسله دوگانگی می‌کند و هر دوگانگی تنش به وجود می‌آورد.»<sup>۴۱</sup> اسطوره شکلی از زبان است و زبان انسان را آماده می‌کند تا بکوشد خود و دنیایی را که در ذات یکپارچه است با تحمیل دیالکتیک‌ها بشناسد. «محرك هر اسطوره نیازی است برای رفع ناسازهای (Paradox) که رفع نشدنی است.»<sup>۴۲</sup> در این آشفتگی و بی‌نظمی اندیشه اساطیر «هدفش دست‌یابی به یک شناخت عمومی و کلی از جهان از کوتاه‌ترین راه ممکن است.»<sup>۴۳</sup> بنابراین اساطیر بیشتر در جهت ترکیب جهان تلاش می‌کنند تا تجزیه آن و برخلاف بینش علمی «بیشتر به ادغام چیزها در هم توجه دارند تا به تحلیل و جدایی مقولات.»<sup>۴۴</sup> اسطوره برخلاف علم «در مسلط کردن انسان بر محیط عاجز است. با این حال به انسان دین‌پندار موهوم را می‌دهد که او می‌تواند جهان را بفهمد و می‌فهمد.»<sup>۴۵</sup>





اشی خشو کوشانی، اشته و هیسته (= اردیبهشت) ایرانی یا بهترین راستی، سومین امشاسپند

ریشه و سرچشمه‌ی پدیده‌هاست و آگاهی‌ای که از این ره به دست می‌آید متکی بر معرفت شهودی و باطنی است. «اساطیر آشکار می‌سازند که دنیا، انسان و حیات، منشا و تاریخی فوق طبیعی دارند و این سرگذشت، پُر معنی، آموزنده، مَثَل مانند و بسان نمونه و سرمشق است.»<sup>۱۲</sup>

در این منظر است که «اسطوره تصویر نمادین پدیده‌های طبیعت به زبانی محسوس و قابل رؤیت»<sup>۱۳</sup> به شمار می‌آید. بر مبنای این تعریف خدایان اساطیری جهان باستان در پی ستایش پدیده‌های طبیعی همچون آسمان، زمین، خورشید، ماه و جز آنها پدید آمده‌اند و بنیانی طبیعی دارند. اسطوره بیان نمادین ارتباط متقابلی است که توسط انسان میان پدیده‌های گوناگون و نیز او برقرار می‌گردد و نمونه‌های منطقی فراهم می‌آورد تا ذهن انسان بدان وسیله بتواند از تناقض‌های ناخوشایند بپرهیزد. چه تناقضی میان لذت

بردن از زندگی و رنج کشیدن از مرگ در انسان وجود دارد و کارکرد اسطوره میانجی شدن در این امور مغایر یکدیگر است.<sup>۱۴</sup>

در اسطوره هنگامی که از جهان و انسان سخن به میان می‌آید، منظور این نیست که بینش اساطیری در صدد فهم علمی و استدلالی آنهاست، بلکه اسطوره در صدد درک ارتباط انسان و جهان و دریافت پیام آن است. زیرا «اسطوره گفتاری است برگزیده‌ی تاریخ... و نمی‌تواند برخاسته از طبیعت چیزها باشد.»<sup>۱۵</sup>

به سخن دیگر «اسطوره را باید داستان و سرگذشتی مینوی دانست که معمولاً اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده نهاد یا پدیده‌ای طبیعی است به صورت فراسویی که دست کم بخشی از آن از سنت‌ها و روایت‌ها گرفته شده و با آیین‌ها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد. در اسطوره وقایع از دوران نخستین نقل می‌شود. به عبارت دیگر، سخن بر این است که چگونه هر چیزی پدید می‌آید و به هستی خود ادامه می‌دهد. شخصیت‌های اسطوره‌ای را موجودات مافوق طبیعی تشکیل می‌دهند و همواره هاله‌ای از تقدس قهرمانان مثبت آن را فرا گرفته است.»<sup>۱۶</sup>

در وقایع اسطوره‌ای همیشه منطقی دنبال می‌شود و گاهی به ظاهر حوادث تاریخی را روایت می‌کند. اما آنچه در این روایت‌ها مهم است صحت تاریخی نیست، زیرا روایت‌های اساطیری باورکردنی نیستند، بلکه از این جهت که دیدگاه‌های آدمی را نسبت به خویش و جهان و آفریدگار بیان می‌کنند دارای اهمیت است.<sup>۱۷</sup> بنابراین موجودات اساطیری طبیعی نیستند، بلکه «مُلهم از طبیعت»<sup>۱۸</sup> اند.

اسطوره محصول تصور و تخیل انسان است و از شرایط ویژه‌ای سربرآورده و باید کاری انجام دهد. نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که اشتباه خواهد بود که بپرسیم: «آیا این اسطوره واقعیت دارد یا نه؟ پرسش

درست آن است که بدانیم: این اسطوره چه کاری می‌خواهد انجام دهد.<sup>۱۹</sup> بدیهی است که نقش تصور انسان در پیدایش اسطوره، نقشی محوری است. اما تصور و خیال آنگاه به تکاپو می‌افتد که محملی و میدانی برای جولان داشته باشد و در اساطیر واقعیت «بودن» انسان و جهان پیرامونش زمینه را برای ترکتازی خیال و تخیل او فراهم آورده است.

«اسطوره خود را با شیوه‌ی بودن خاص خود تعریف می‌کند. تنها تا آنجا که نشان دهنده‌ی چیزی باشد که تجلی کامل یافته و این تجلی در عین حال خلاق و سرمشق گونه است، می‌تواند به مثابه اسطوره درک شود. زیرا بنیان ساختار واقعیت و در عین حال گونه‌ای از رفتار انسانی است. اسطوره همواره بازگو کننده چیزی است که به واقع روی داده است. حادثه است که به مفهوم ساده‌ی کلمه رخ داده، چه به آفرینش جهان مربوط باشد، چه آفرینش جانور یا گیاه با نهادی بسیار بی‌اهمیت.»<sup>۲۰</sup> در نتیجه اسطوره‌شناسی نمایش هستی به شمار می‌آید. اسطوره ساختار واقعیت، و وجوه چندگانه بودن در جهان را آشکار می‌سازد و با واقعیت‌ها سروکار دارد اما تجلی و نمود هستی همواره به معنای تجلی پسند و مقدس است.<sup>۲۱</sup> این تجلی نمادین است و به منظور جهان شناختی یک قوم به کار می‌رود. اسطوره سرگذشتی است «به گونه‌ای نمادین، تخیلی و وهم‌انگیز که می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد، یا از میان خواهد رفت، و در نهایت، اسطوره به شیوه‌ای تمثیلی کاوشگر هستی است.»<sup>۲۲</sup>

به نظر می‌رسد که بخشی از قدرت چیرگی اندیشه اساطیری بر حیات انسانی، ناشی از ناشناخته ماندن ذهن و کارکرد آن از حوزه‌ی معرفت و تجربه‌های حسی است. هر اسطوره یک «جهان بنیاد» است و کار آن «بن بخشیدن» است. «نظام بخشیدن به جهان یکی از اساسی‌ترین تم‌ها (بن مایه‌های) «اساطیری و در اصل بازآفرینی «بند هشن» آغازین



واقعیت «بودن» را با خیال «شدن» پیوند بزند. از این رو است که اسطوره محصول گره خوردگی واقعیت و وهم در سیمایی مینوی است.

در آیین زردشت اساطیری مانند «اسطوره آفرینش و بازسازی جهان» بینش بنیادین ارتباط خدا و انسان را بیان می‌کنند و «دلیل منطقی» برای رفتار مؤمنان به دست می‌دهند. اینها فقط روایاتی درباره نبردگیهانی نیستند، بلکه گزارش‌هایی از نبردی اند که هر انسانی در زندگی روزانه‌ی خود، در ازدواج و در کار و در زندگی دینی خود با آن رو به رو<sup>۵۴</sup> شود. به همین خاطر است که جنگ بین خدایان و دیوان را نبرد میان امیال و کشش‌هایی می‌دانند که در افراد بشر فعال و کوشاند و اندرونی‌ترین ترس‌ها و مشکلات آدمی در پرتو حوادث گیهانی توجیه و تفسیر می‌شوند. بنابراین اسطوره «تفسیری از مسائل زندگی انسانی است.»<sup>۵۵</sup>

از سوی دیگر، اسطوره تجسم احساسات آدمیان است به گونه‌ای ناخودآگاهانه برای کاستن از گرفتاری‌ها یا اعتراض به اموری که برای ایشان نامطلوب و غیرعادلانه بوده و چون آنها را تکرار می‌کردند به آرامش دست می‌یافتند. تکرار این داستان‌ها که در شکل گونه‌ای آیین دینی برگزار می‌شد به آنها حقانیت واقعیت می‌بخشید. اسطوره همچنین نشانه‌ای از عدم آگاهی بشر است از عدل واقعی حوادث. انسان به پیروی از تخیل خود برای رویدادها علت و انگیزه می‌تراشید و به این ترتیب تخیل را با واقعیت‌ها پیوند می‌داد.<sup>۵۶</sup> زیرا «ذهن پیوسته جست و جوگر انسان از آغاز در پی پاسخ گفتن به پرسش‌های خود بوده است.»<sup>۵۷</sup>

پرسش‌های بنیادی که همواره همراه انسان بوده‌اند مانند: انسان کیست؟ از کجا آمده به کجا می‌رود؟ آغاز و انجام جهان چگونه رقم خورده است و رقم خواهد خورد؟ در اینجا است که به نظر می‌رسد دلیل وجود اسطوره با معنای آن توأمان درهم تنیده شده است.

به اعتقاد لوی استروس تکرار این سؤال‌ها در بین همه‌ی جوامع بشری ناشی از ساختار یکسان ذهن آنهاست. به باور وی «ذهن انسان با وجود تفاوت‌های فرهنگی میان گروه‌های بشری، در همه جا یکی است و از توانایی‌های یکسانی بهره‌مند است.»<sup>۵۸</sup> بنابراین تفکر اسطوره‌ای در رویارویی با یک مشکل ویژه‌آن را مشابه دیگر مشکلات در نظر می‌گرفت و برای تبیین تحول چیزها از آنچه در آغاز بودند به آنچه اکنون شدند، پدید آمده است. مسئله‌ی خاستگاه اسطوره شباهت به مسئله‌ی پیدایش زبان دارد. در بازنمودهای اسطوره‌ای، نگرش مردم به اساطیرشان از یافتن خاستگاه اسطوره جالب‌تر است. از آنها همواره روایت‌های متفاوتی وجود دارد. اسطوره به گونه‌ای منعکس‌کننده شرایط کلی عمل کرد ذهن است.<sup>۵۹</sup> «اسطوره فقط تفسیر گذشته نیست، بلکه زمان حال را نیز توصیف

حالی است که انسان‌ها پیش از این مرحله تنها در مواجهه (بر خورد) با طبیعت و به قصد وصول به آرامش ذهنی به تبیین آن پرداخته‌اند. یادآوری این نکته ضروری است که در اساطیر تبیین (Explanation) به معنای «پیدایی را آشکارکردن» نیست، بلکه به معنای توجیه آن است. زیرا اسطوره آشتی با قهر طبیعت توأم با توجیه آن است.

با این وجود اسطوره تنها توجیه‌گر طبیعت نیست، بلکه تابعی از مسائل روانی، چه به صورت فردی و چه به شکل اجتماعی نیز هست.<sup>۶۰</sup> و به لحاظ اجتماعی اسطوره رؤیایی همگانی است. در اسطوره بشر نهایت توان خود را به کار گرفته است و او چه در شکل دادن به اسطوره و چه در تلاش برای آگاهی و شناخت از خود در کانون اندیشه اسطوره‌ای قرار دارد. از آنجایی که از جنبه‌ی روانی اسطوره رؤیایی جمعی است «در عالم رؤیا، پیوسته نمادها، تصاویر شخصیت‌ها و حوادثی را می‌یابیم که سازنده‌ی اسطوره‌هاست.»<sup>۶۱</sup> ولی رؤیا نمی‌تواند جایگاه اسطوره را بگیرد. زیرا «رؤیا فاقد ابعاد سازنده‌ی اسطوره، یعنی ابعاد سرمشق گونه و جهانی است. رؤیا افشاگر ماهیت واقعیت پنداشته نمی‌شود.»<sup>۶۲</sup>

در این بخش تاکنون درباره‌ی زمینه‌هایی که منجر به پیدایش اسطوره شده‌اند، سخن گفته‌ام. اکنون به طرح این پرسش می‌پردازم که دلیل وجود اسطوره چیست؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت «اسطوره واکنشی از ناتوانی انسان است در مقابله با درماندگی‌ها و ضعف او در برآوردن آرزوها و ترس از حوادث غیرمترقبه. در این زمینه قدرت تخیل نهایت فعالیت خود را انجام می‌دهد. خدایان به این ترتیب خلق می‌شوند و سپس به شهریاران و پهلوانان زمینی تبدیل می‌گردند.»<sup>۶۳</sup> و گاهی شخصیتی تاریخی چهره‌ای اسطوره‌ای به خود می‌گیرد. در اینجا است که آدمی با پدیده‌هایی سروکار پیدا می‌کند که از منشأ آنها آگاهی ندارد و به تکاپو و تلاش می‌افتد تا آنها را معنا کند و به گنه آنها برسد و





اساطیر منشورهایی اند که انسان‌ها براساس آنها می‌توانستند زندگی کنند و وجود تضادهای اجتماعی را منطقی جلوه دهند. در اساطیر ایرانی، همه‌ی مردم «مرتبه‌ی خود را در زندگی مبدون اراده خدایان می‌دانستند»<sup>۳۵</sup> و وجود طبقات سه‌گانه را (روحانیان، جنگیان و بزرگران) توجیه می‌کردند. به گفته‌ی یاده اساطیر حقیقی مینوی اند و در عین حال واقعیت «بودن» و سیر «شدن» را تبیین می‌کنند. بنابراین «اصالت اندیشه اسطوره‌ای در به نمایش گذاشتن بخشی از تفکر ذهنی است»<sup>۳۶</sup> این تفکر ذهنی که در کلامی جادویی جلوه‌گر می‌شود تنها معنا بخش پدیده‌ها نیست، بلکه به آنها هستی نیز می‌دهد و کلام اساطیری واقعیت را تحقق می‌بخشد. یعنی میان صورت و محتوی، متن و معنا، اسم و شیء وحدتی گسست‌ناپذیر برقرار می‌کند.»<sup>۳۷</sup>

به نظر می‌رسد که در تفکر اسطوره‌ای جست‌وجو برای رسیدن به «مسئله‌ی اصلی» یعنی «حالت اولیه» عالم مهم است. و در تفکر فلسفی «وجودشناسی» جای آن را می‌گیرد و در جهان‌بینی «علمی» تسلط بر طبیعت اهمیت می‌یابد. شناخت فلسفی «به مدد تلاشی فکری تحقق می‌پذیرد» نه به کمک به جای آوردن مناسک و آیین‌ها. «به این اعتبار می‌توان گفت که نخستین تأملات فلسفی، از اساطیر نشأت می‌گیرند.»<sup>۳۸</sup> به همین سبب است که نخستین فلاسفه یونان در پی نفی و جایگزینی اساطیر دوران پیش از خود برنیامدند، بلکه درون مایه‌های اساطیر کهن را صورتی عقلی بخشیدند و منشی فلسفی دادند و آنها را در چارچوب نظمی عقلی تبیین نمودند.<sup>۳۹</sup> در نتیجه «اندیشه فلسفی قادر بوده است که بینش اساطیری واقعیت کائنات و وجود آدمی را به کار گیرد و ادامه دهد.»<sup>۴۰</sup>

پس اسطوره و فلسفه دو شیوه‌ی نگاه به موضوعات مشابه است. با این وجود ماهیت فلسفه، ماهیتی استفهامی و پرسشی است، در حالی که رویکرد اسطوره‌ای ماهیت پرسشی و پژوهشی ندارد.<sup>۴۱</sup> از این روست که «اسطوره بنیان و بُن می‌بخشد و نه به سؤال چرا، بلکه به پرسش از کجا پاسخ می‌دهد. اساطیر در اصل نه علل و نه علل اولین را عرضه می‌کنند.»<sup>۴۲</sup> موضوع در اسطوره و فلسفه این گونه مطرح می‌شود که «چه چیز در اصل هست؟» در فلسفه مهم است و در اسطوره «چه در آغاز بوده؟» است.<sup>۴۳</sup> انسان‌های اسطوره باور به چگونگی وقایع هستی توجه داشتند نه به چرایی آن و سخن از مبدأ هستی را با بحث درباره‌ی علت آن درهم نمی‌آمیختند. پس نباید فراموش کرد که فلسفه با آمیزه‌ای از اسطوره و دانش سروکار می‌یابد و در عین حال گرایش به دانش دارد. اما بستر و خاستگاه آن اسطوره است.<sup>۴۴</sup> درباره‌ی تفاوت علم (Science) و اسطوره می‌توان بسیار سخن گفت، که جای آن در این مقال نیست.

### پیدایش اسطوره

درباره‌ی پیدایی و شکل‌گیری اسطوره در افق اندیشه بشری می‌توان گفت زمینه‌ی زایش اسطوره ارتباطی تنگاتنگ با مفهوم آن دارد. به سخن دیگر دلیل وجود اسطوره بر معنای آن بارشده است. برای انسان‌هایی که در دامن طبیعت زندگی می‌کردند، نظم دادن به بی‌نظمی طبیعت و معنا

بخشیدن به آن باعث ظهور نظامی فکری به نام «اسطوره» شد. زیرا «تصور معنا بدون نظم امری محال است.»<sup>۴۵</sup> هر چند یافتن مفهوم خود کلمه معنا (meaning) شاید دشوارترین کار در کل زبان باشد. مع ذلک نظم حاکی از یک نیاز بنیادی ذهن انسان است.<sup>۴۶</sup> بهر حال شکل‌گیری اساطیر براساس پدیده‌های طبیعی، بازتاب ساختارهای اجتماعی و عکس‌العمل‌های روانی بوده است.<sup>۴۷</sup> اما عنصر طبیعت در ظهور آن پایه و اساس به شمار می‌رود. و تقریباً در بیشتر «اساطیر همه‌ی اقوام کهن، عناصر طبیعت به چشم می‌خورند. مانند: آسمان، خورشید، زمین، کوه، درخت و آب که به شکل خدایان ظاهر می‌شوند. روابط خدایان با یکدیگر و با انسان‌ها، انعکاس از روابط اجتماعی عصر شکل‌گیری اساطیر است.»<sup>۴۸</sup> در این باره می‌توان مثالی زد: بیشتر اساطیر اقوام هند و اروپایی معرف وظایف خدایان به سه بخش اند و این نکته بیانگر طبقاتی بودن جامعه‌ی نخستین آنهاست و این ساختار طبقاتی در جامعه ایزدان آنها نیز بازتاب می‌یابد. مثلاً در حالی که خدایان روحانی حکومت می‌کردند، خدای دیگری در رأس جنگاوران بود و خدایان دیگر به نام ایزدان تولیدکننده طبقه سوم را تشکیل می‌دادند. اساطیری وجود دارند که در آنها تمرکز قدرت و تمایل به یکتاپرستی به چشم می‌خورد. مانند اساطیر بابلی و آشوری، اینها جوامعی بودند که در آن قدرت طبقات گوناگون در شخص فرمانروا منعکس و متجلی می‌شد. در اساطیر بابلی «مردوک» و در اساطیر آشوری «آشور» خدای مقتدری بودند. همان گونه که خودکامگان فرمانروا بر جامعه تسلط داشتند. و نیز اساطیر «مهرپرستان» بازتاب خواست توده مردمند و برابری را ترویج و تبلیغ می‌کردند.<sup>۴۹</sup> بدیهی است که این شکل از اسطوره در مرحله‌ی آغازین شکل‌گیری زندگی محدود اجتماعی پدید نیامده است، بلکه هنگامی پدیدار شده که همان زندگی محدود اجتماعی نسبت به مرحله‌ی قبلی خود پیچیده‌تر و طبقات اجتماعی به وجود آمده‌اند. این در



مارکس» را در اسطوره‌ی عصر طلایی جست‌جوی می‌کند که جنبه‌ی قدسی و مینوی آنها زدوده شده ولی همان کارکرد بر آنها بار شده است. کارکردی که در اساطیر با وجود آدمی درهم آمیخته بود.

در اینکه اسطوره در زندگی کنونی بشر چه جایگاهی دارد، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. از این روی تنها به بررسی اجمالی نظر دو تن از برجسته‌ترین اسطوره‌شناسان سده بیستم می‌پردازم. نخست کلود لوی استروس و دیگر میرچا الیاده. لوی استروس تاریخ را جایگزین اسطوره در جوامع کنونی می‌داند و می‌گوید:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در علوم انسانی

«در جوامع خودمان تاریخ جایگزین اسطوره شده است و همان کارکرد را برعهده دارد. و همچنین اعتقاد دارم که اسطوره در جوامع بدون نوشتار و بدون بایگانی تاریخی تضمین‌کننده‌ی این مسئله است که آینده تا حد امکان به حال و گذشته پای‌بند و اصیل باقی بماند.»<sup>۷۷</sup> الیاده جهان نوین را از بابت اسطوره غنی نمی‌داند (و حتی با درکی که از اسطوره دارد، جهان مدرن را تهی از آن می‌داند) و معتقد است که انسان باستانی به جهان کیهانی علاقه داشت و انسان مدرن به تاریخ. زیرا «انسان جدید خود را محصول جریان تاریخ عالم می‌شناسد.»<sup>۷۸</sup> اما از منظر انسان‌های اسطوره باور اگر انسان وجود دارد. «به خاطر فعالیت خلاقه‌ای است که موجودات مافوق طبیعی در بدایت و در روز ازل، انجام داده‌اند.»<sup>۷۹</sup> او یادآوری می‌کند که نمی‌توان گفت «جهان نوین کاملاً رفتار اسطوره‌ای را کنار نهاده، بلکه حوزه‌ی عملش تغییر کرده است. اسطوره دیگر در بخش‌های سرشتین چیرگی ندارد و تا اندازه‌ای در لایه‌ی پوشیده‌تر روان پنهان گشته است.»<sup>۸۰</sup> الیاده ریشه «اسطوره‌ای نژاد پرستانه‌ی آریانیسم» و «جامعه‌ی بی‌طبقه

پی‌نوشت:

- ۱- آموزگار، ژاله. تاریخ اساطیری ایران، سمت، تهران، ۱۳۷۴، ص ۳
- ۲- پیشین، ص ۲
- ۳- کاسیرر، ارنست، اسطوره‌ی دولت، ترجمه‌ی یداله موقن، هرمس، تهران، ۱۳۷۷، ص ۶۵
- ۴- همان، ص ۶۷
- Mythography; the study of Myth and Rituals. (Pattern)
- ۵- ضمیران، محمد گذر از جهان اسطوره به فلسفه، هرمس، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۸-۴۰
- ۶- همان، ص ۲
- ۷- همان، ص ۳۶ ○ William Doty نویسنده‌ی کتاب
- ۸- همان، ص ۳۶
- ۹- الیاده، میرچا. چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه‌ی جلال ستاری، توس، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۴
- ۱۰- همان، ص ۲۸
- ۱۱- بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگه، ج



تفکر بر سیر تاریخی آنها نیز سایه افکنده است. به سخن دیگر شاید بتوان گفت که تاریخ ملل کهن در چنبره اساطیرشان تداوم یافته است.

اسطوره در عصر خود نیازهای مادی و معنوی انسان‌های اسطوره باور را مرتفع می‌کرده و ترس و هراس ناشی از ناشناخته‌ها را برطرف می‌نموده و توجیه انسان بدون نوشتار (ابتدایی) توأم با دخیل شدن او را منعکس می‌کند. اسطوره می‌توانست در دو زمینه‌ی مادی و معنوی به انسان مدد برساند. انسان‌هایی که در دامن طبیعت زندگی می‌کردند با تضادهای آن رو به رو و درگیر بودند. این تضادها در: باران و خشکسالی، سرما و گرما، تاریکی و روشنایی، شب و روز متجلی و منعکس می‌شد. و انسان عصر اساطیر برای تعادل بخشیدن به طبیعت یک رشته آیین را اجرا می‌کرد تا در سایه‌ی آن بتواند باعث تداوم باران و برکت شود و از سوی دیگر مانع خشمگین شدن خدایان و سختی و خشکسالی در زندگی گردد. از این رو «انسان بدوی قربانی می‌کند تا خشم خدایان را فرو نشاند و بلا را از سر خود بگرداند.»<sup>۶۶</sup> بنابراین «اسطوره و آیین، اجزای جدایی‌ناپذیر هم‌اند.»<sup>۶۷</sup> و در میان ملل گوناگون عامل «هر اسطوره‌ای بیانگر جنبه‌ی نظری (تئوریک) اندیشه‌های قومی است و جنبه‌ی عملی (پراتیک) آن به صورت آیین‌ها و مراسم تجلی می‌یابد.»<sup>۶۸</sup> این پیوند اسطوره و آیین است که میرچا الیاده را بر آن داشته که دین را تکامل اسطوره بداند. چرا که آنها را «جوهر و خمیر مایه‌ی مذهب» در دوران تاریخی بشر می‌داند.

اسطوره همچنین متضمن «تدارک معنایی برای دنیا و وجود بشر است.»<sup>۶۹</sup> و بدین سان به انسان نقش درخوری می‌دهد. اساطیر «انسان را به خلاقیت برمی‌انگیزاند و چشم‌اندازهای جدید در برابر ذهن نوآور می‌گشایند.»<sup>۷۰</sup>

کارکرد اسطوره به این معناست که «نشان دهنده کاری است، کاری که برای موجودیت اجتماع اساسی بوده است.»<sup>۷۱</sup> اسطوره علاوه بر پاسخ به پرسش‌های بنیادی نظیر: «چه کسی جهان را ساخت؟ چگونه جهان به پایان خواهد آمد؟ نخستین انسان که بود؟ ارواح پس از مرگ به کجا می‌روند؟». مؤید یک نظام اجتماعی مورد نظر است و شعایر سنتی و آداب و رسوم را ارج می‌نهد.<sup>۷۲</sup> پس نتیجه این است که کاربرد (application) اسطوره فراتر از کارکرد (function) آن است.

در واقع اسطوره نوعی بیان فلسفی است. «بیان ابتدایی فلسفی» ای که مبتنی بر «استدلال تمثیلی»<sup>۷۳</sup> بوده نه متکی بر استنتاج عقلی. کار اسطوره اثبات عقلی پدیده‌ها نیست، بلکه «وظیفه‌ی اسطوره تبدیل قصه تاریخی به طبیعت، یک شاید بودن به جاودانگی است... کارکرد اسطوره سخن گفتن از چیزهاست. اسطوره چیزها را پالایش می‌کند.»<sup>۷۴</sup> و ساختار اجتماعی را که سازندگان اسطوره در آن می‌زیستند، توجیه می‌کند.<sup>۷۵</sup> و نیز آثار روانی و روان‌درمانی دارد. مثلاً به باو ایرانیان باستان خدای بزرگ میترا (میثرا) دارای هزار گوش و ده هزار چشم است تا عهد و پیمان‌ها را بیاید. «این نکته نماد بارزی است که بیانگر این عقیده که هیچ کس نمی‌تواند خطای خود را از این خدا بپوشاند و از عواقبش بگریزد.»<sup>۷۶</sup>



می‌کند و به گونه‌ای که آدمی در آرزوی آینده باشد و به آن تکیه کند.»<sup>۷۷</sup> از این روی تم‌ها (بن‌مایه‌ها) اساطیر دائم تکرار می‌شوند و بر همین مبناست که اسطوره «به گونه‌ای افراطی خود را محق»<sup>۶۱</sup> جلوه می‌دهد. به اعتقاد الیاده «اسطوره‌ای نیست که حجاب از «رازی» بردارد، حادثه‌ای خاستگاهی را که آغازگر یک جزء ساختاری واقعیت یا گونه‌ای از رفتار انسانی بوده است، آشکار نکند... تا آنجایی که می‌تواند خود را به مثابه اسطوره پایه‌ریزی کند که افشاگر هستی و فعالیت موجودات ابر انسانی باشد که با منشی سرمشق گونه رفتار می‌کنند... اسطوره تا آنجا که توسط انسان گرفته می‌شود که یک کل وجودی (whole Being) باشد. تنها هوش یا قدرت تخیل را مورد خطاب قرار نمی‌دهد. زمانی که اسطوره دیگر افشاگر «رازها» گرفته نشود، «مضمحل» و پوشیده می‌شود و به حکایت و افسانه تغییر می‌یابد.»<sup>۶۲</sup>

#### اسطوره و کارکرد آن

در این بخش پیش از آنکه به کارکرد اسطوره بپردازم، ضروری می‌دانم منظور از کارکرد را بیان کنم. در اینجا کارکرد به هر شکلی از رفتار الگودار و تکرار شونده انسان اطلاق می‌شود که در راستای تحقق هدف معینی یا برآوردن نیازی خاص صورت بگیرد. به اعتقاد الیاده «اسطوره تاریخ راستینی است که در آغاز زمان رخ داده و الگویی برای رفتار انسان فراهم آورده است.»<sup>۶۳</sup> در واقع این الگو کارکرد اسطوره را نشان می‌دهد و تداوم الگوهای اساطیری را در تاریخ مستند (مُدون) بشر منعکس می‌کند. زیرا اساطیر نماینده‌ی تداوم زندگی فرهنگی «ملت‌ها» هستند و نحوه‌ی تفکر مردمان دوران پیش تاریخی را بازتاب می‌دهند.<sup>۶۴</sup>

بنابراین «مهم‌ترین کارکرد اسطوره عبارت است از کشف و آفتابی کردن سرمشق‌های نمونه‌وار همه‌ی آیین‌ها و فعالیت‌های معنی‌دار آدمی: از تغذیه و زناشویی گرفته تا کار تربیت و هنر و فرزاندگی.»<sup>۶۵</sup> این نحوه‌ی



پاره نخست و دوم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۵-۳۵۴

۱۲- همان. ص ۷۰-۳۶۵ و ۳۵۴-۳۵۴

۱۳- بارت، رولان. اسطوره، امروز، ترجمه‌ی شیرین دخت دقیقیان، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۱

○ فراسویی به معنای «آسمانی، روحانی، مربوط به فراسوی جهان مادی، غیر ملموس و آن جهانی» است.

۱۴- آموزگار. پیشین، ص ۳-۴

۱۵- همان، ص ۴

۱۶- اسماعیل پور، ابوالقاسم، اسطوره بیان نمادین، سروش، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۵

۱۷- هوک، ساموئل هنری. اساطیر خاورمیانه، ترجمه علی اصغر بهرامی و فرنگیس مزداپور، روشنگران، ج دوم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۱-۱۲

۱۸- الیاده، میرچا. اسطوره، رویا، راز، ترجمه‌ی رویا منجم، فکرروز، ج دوم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۶

۱۹- همان، ص ۱۷

۲۰- اسماعیل پور. اسطوره بیان نمادین، ص ۱۴

۲۱- شایگان، داریوش. بت‌های ذهنی و خاطرات ازلی، امیرکبیر، ج پنجم، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲ و ۱۰۵ و ۱۰۳

○ آغاز و آفرینش زمانی معنا پیدا می‌کند که جهان حادث تلقی شود نه قدیم.

۲۲- همان، ص ۱۰۷

۲۳- الیاده. چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه توس، ص ۱۵

۲۴- بارت. پیشین، ص ۴۷

۲۵- الیاده. اسطوره، رویا، راز، ص ۲۴

۲۶- همان، ص ۲۴

۲۷- آموزگار. پیشین، ص ۵

۲۸- بارت. پیشین، ص ۵۶

۲۹- فاطمی، سعید. اساطیر یونان و روم یا افسانه خدایان، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۰

○ ماکس مولر اندیشمند آلمانی که اسطوره را نشان زوال فرهنگی اقوام مهاجر آریایی می‌دانست و بین سال‌های (۱۹۰۰-۱۸۲۳م) می‌زیست.

○ در فلسفه، زبان ابزار فهم جهان است. این رویکرد به زبان در سده‌ی بیستم به وسیله‌ی برخی از فیلسوفان نظیر لودویگ ویتگنشتاین و مارتین هایدگر به چالش کشیده شد. آنها بر این عقیده بودند که زبان شناخت و فهم آدمی را شکل می‌بخشد و فقط ابزار فهم، مفاهیم و معرفت نیست، بلکه تصویر جهان از طریق زبان میسر است. به عبارت دیگر ۸۴ زبان فهم انسان را مختل کرده است و زبان است که جهان را معنا می‌بخشد نه اینکه جهان از راه زبان برای بشر کشف و فهم شود. از این روست که زبان در کانون فلسفه فوق قرار می‌گیرد. در همین زمینه ویتگنشتاین می‌گوید: «فلسفه یعنی نبرد با افسون زدگی هوش ماست از طریق زبان و... یا زبان تصویر جهان است.» هایدگر معتقد است که «زبان خانه‌ی وجود (هستی) است.» و حتی ویتگنشتاین پا را از این فراتر می‌گذارد و می‌گوید علم صرفاً یک بازی زبانی است.

۳۰- لوی - استروس. پیشین، از مقدمه‌ی وندی و وینگر، ص ۱۳

۳۱- همان. ص ۱۵

۳۲- همان. ص ۳۱

۳۳- شایگان. پیشین، ص ۱۳۱

۳۴- پیشین. ص ۳۱

○ بدیهی است که این فهمیدن و فهم کردن جهان توهم است نه

واقعیت.

۳۵- هینلز، جان. شناخت اساطیر ایران، ترجمه‌ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر آویشن و چشمه، چ ششم، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۵

۳۶- لوی - استروس. پیشین، ص ۳۶

۳۷- ضیمران، پیشین، ص ۴۲

۳۸- الیاده. چشم‌اندازهای اسطوره، ص ۱۱۷

۳۹- پیشین. ص ۴۳

۴۰- پیشین. ص ۱۱۸

۴۱- ضیمران. پیشین، ص ۴۳

۴۲- شایگان. پیشین، ص ۱۰۹

۴۳- همان. ص ۱۱۰

۴۴- ضیمران. پیشین، ص ۵۱ و ۴۸

۴۵- لوی - استروس. پیشین، ص ۲۷

۴۶- همان، ص ۲۷

۴۷- بهار، مهرداد. جستاری چند در فرهنگ ایران، فکرروز، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۹۶

۴۸- همان. ص ۱۹۶

۴۹- همان. ص ۱۹۷

۵۰- همان. ص ۱۹۶

۵۱- الیاده. اسطوره، رویا، راز، ص ۱۶

۵۲- همان، ص ۱۸

۵۳- آموزگار. پیشین، ص ۴

۵۴- هینلز، پیشین، ص ۹۵-۱۹۴

۵۵- همان. ص ۱۹۷

۵۶- آموزگار. پیشین، ص ۵

۵۷- بهار. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۶

۵۸- لوی - استروس. پیشین، ص ۳۳

۵۹- همان. ص ۹۴-۹۸

۶۰- هینلز. پیشین، ص ۶۴-۱۶۳

۶۱- بارت. پیشین، ص ۵۶

۶۲- الیاده. اسطوره، رویا، راز، ص ۱۸-۱۷

۶۳- همان. ص ۲۴

۶۴- آموزگار. پیشین، ص ۱

۶۵- الیاده. چشم‌اندازهای اسطوره، ص ۱۷

۶۶- بارت. پیشین. از مقدمه‌ی مترجم، ص ۱۸

۶۷- بهار. جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۱۹۸

۶۸- اسماعیل پور، ابوالقاسم. مقاله‌ی «تیرماسیزه شو (جشن تیرگان) و اسطوره‌ی تیشتر»، نامه‌ی انسان‌شناسی، دوره‌ی اول، ش اول، بهار و تابستان ۱۳۸۱، ص ۹۴-۹۳

۶۹- الیاده. چشم‌اندازهای اسطوره، ص ۱۴۸

۷۰- همان. ص ۱۴۵

۷۱- هوک. پیشین، ص ۱۴

۷۲- ژیران و دیگران. اساطیر آشور و بابل، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، فکرروز، تهران، ۱۳۷۵، ص ۸-۷

۷۳- بهار. جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۱۹۶

۷۴- بارت. پیشین، ص ۷۳

۷۵- پیشین. ص ۱۹۶

۷۶- هینلز. پیشین، ص ۳۴

۷۷- لوی - استروس. پیشین، ص ۵۵

۷۸- الیاده. چشم‌اندازهای اسطوره، ص ۲۲

۷۹- همان. ص ۲۰

۸۰- الیاده. اسطوره، رویا، راز، ص ۳۷